

خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی؛

بحران دولت ملی و نظم منطقه‌ای

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۹/۰۳ - تاریخ تصویب: ۹۶/۰۶/۲۶)

مجید روحی دهینه^۱

چکیده

خاورمیانه و به‌ویژه جهان عرب از سال ۲۰۱۱ میلادی با دگرگونی و تحولات بسیاری مواجه شده است. این دگرگونی که از آن به «بهار عرب» و یا «بیداری اسلامی» تعبیر می‌شود، به جای ساخت دولتی نوین بر پایه‌ی یک نظم منطقه‌ای، با ورود متغیرها و عوامل متعددی چون گروه‌های تروریستی-تکفیری، پوشش قومی کردها، پوشش ترکیه در صحنه‌ی بازی خاورمیانه، تلاش عربستان برای تغییر توازن قوا، دکتترین اوباما و رقابت‌های منطقه‌ای، با موج نوینی از بحران و بی‌ثباتی مواجه شده که در نوع خود بی‌سابقه می‌نماید. مسیر حوادث نشان می‌دهد که خاورمیانه پس از این اتفاقات، از آشفتگی زیادی در سطوح مختلف (داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی) رنج برده و بخش زیادی از این آشفتگی نیز به مسأله دولت و بحران دولت ملی مربوط می‌شود. بر این اساس، این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به دنبال تبیین تئوریک چرایی این آشفتگی و بی‌ثباتی در خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی بر آمده است. در این زمینه، با استفاده از رویکرد «مجموعه‌ی امنیتی

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی رشت (majidroohi@iaurasht.com)

۷۲ فصلنامه دولت پژوهی

منطقه‌ای» و سطوح تحلیل (داخلی، منطقه‌ای و خارجی) مورد توجه این رویکرد، سعی دارد به صورت نظام‌مند آشفته‌گی دولت‌ها، پویش‌های منطقه‌ای، الگوهای دوستی و دشمنی، رقابت‌ها و ساختار قدرت در منطقه را تبیین و تحلیل نماید.

کلید واژه‌ها: بیداری اسلامی، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، بحران دولت ملی، ساختار قدرت منطقه‌ای



خاورمیانه و به ویژه جهان عرب از سال ۲۰۱۱ میلادی با دگرگونی‌ها و تحولات بسیاری مواجه شده است. این تحولات که در مقاطعی از آن به عنوان «بیداری اسلامی» یا «بهار عربی»، یاد می‌شد، گذشته از اینکه اثرات بسیار مهمی بر روابط بین‌المللی و دولت‌های خاورمیانه بر جای گذاشت، فضای جدیدی را نیز برای پوییش منطقه باز کرد. با این فضای جدید، بسیاری از صاحب‌نظران امیدوار بودند که شاهد موج نوینی از دولت‌ها که یک ثبات و نظم منطقه‌ای را نیز به ارمغان می‌آورد، باشند. بدین ترتیب، پس از سال‌ها کشمکش و منازعه، نظم سیاسی نوینی در سطح دولت در منطقه هویدا شود که از نظم و هویت پیشین آن که مبتنی بر تعارض و اختلاف بود، متمایز باشد. دیری نپایید که این انتظارات به یأس تبدیل شد و دولت‌های منطقه بار دیگر درگیر نزاع، بحران‌های سیاسی، اجتماعی و حتی جنگ‌های داخلی شدند. در یک فضای آنارشیک، بسیاری از اختلافات تاریخی، هویتی و سیاسی و ژئوپولیتیکی دولت‌های واقع در منطقه بسان آتش زیر خاکستر دوباره شعله‌ور گشتند و ثبات و امنیت منطقه‌ای به شدت به مخاطره افتاد. در واقع، وقوع جنگ‌های داخلی، رقابت‌های خونین، بحران‌های مستمر، نزاع‌های فرقه‌ای در قالب شیعه و سنی، پوییش‌های قومی کردها و ورود ترکیه به صحنه و محیط بازی خاورمیانه، همگی چهره‌ی منفی از منطقه و نظام دولت‌ها در خاورمیانه را به نمایش درآورد. علاوه بر این، ظهور و پیدایش گروه‌های تکفیری - تروریستی که از بی‌ثباتی‌ها و خلأ قدرت ناشی از خیزش‌های مردمی در برخی کشورهای عربی پدید آمدند، نظم سیاسی نوین در خاورمیانه را با مخاطره‌ی جدی‌تری مواجه ساختند. این فضای تهدید، عرصه‌ی نوینی را نیز برای مداخله‌ی قدرت‌های بزرگ فراهم ساخت و بدین ترتیب با بر ساخته شدن تهدید، آغاز دوره‌ی جدیدی از دولت‌های نوین در منطقه در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت. در حوزه‌ی مطالعات منطقه‌ای

نیز، تلاش سه قدرت منطقه‌ای یعنی ایران، عربستان سعودی و ترکیه برای باز تعریف نقش خود در منطقه و تغییر قواعد و محیط بازی مطابق خواست و اراده‌ی خود در راستای ساخت منطقه‌ای نوین، و رقابت شدید آن‌ها برای تغییر ساختار قدرت در منطقه، در افزایش دامنه‌ی بی‌ثباتی‌ها نقش بسیار مهمی ایفا کرد. در نهایت در سطح جهانی، تغییر روش و نوع نگاه قدرت‌های بزرگ و به ویژه ایالات متحده‌ی آمریکا در قالب دکترین «قدرت نرم» و «هوشمند» و «جنگ نیابتی» اوباما به تحولات جهان عرب و موضوع ایران و رقابت آمریکا با روسیه به‌ویژه در قضایای سوریه، خاورمیانه با یک فضای آشوب‌زده و آنارشیک‌کی مواجه شد که بر اساس آن، دستیابی به نظم و وحدت منطقه‌ای را بیش از پیش دشوار ساخت.

بدین ترتیب، خاورمیانه پس از «بهار عربی» با آشفتگی فزاینده‌ای هم در سطح ملی و هم در سطح منطقه‌ای و جهانی مواجه است و بخش بسیار مهمی از این آشفتگی نیز به مسأله دولت مربوط است. در بررسی این مسأله که چرا سیستم خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی، دچار رفتاری هرج و مرج گونه و آنارشیک گشته و یک نظم منطقه‌ای و باثبات شکل نگرفته، باید دولت را مورد بررسی قرار داد. شیوه‌ای که طی آن خاورمیانه پس از این تحولات شکل گرفت، شماری از دولت‌های بی‌ثبات بودند که این امر معضلات زیادی را پدید آورد. در سطح داخلی، این دولت‌ها با بحران‌های دائمی، نزاع بر سر قدرت، مشکلات فرقه‌ای و هویتی، جنگ داخلی و همچنین تداوم بحران دولت-ملت سازی، مواجه شدند. در سطح منطقه‌ای نیز به علت حاکم بودن واقع‌گرایی بر الگوهای رفتاری اجزای نظام دولتی، دولت‌ها درگیر توازن بخشی، رقابت و افزایش توانایی نظامی در برابر تهدیدات خارجی شدند. در سطح بین‌المللی نیز به علت نفوذ و مداخلات خارجی ناشی از نظام بین‌الملل، به ویژه دکترین جدید سیاست خارجی آمریکا و جنگ نیابتی این کشور و تلاش برای ساختار جدید در منطقه، شماری از دولت‌های بی‌ثبات ایجاد شدند. بر این اساس، این نوشتار



خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۷۵

درصد است با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای در قالب رویکردی به نام «مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای» و با کاربست سطوح تحلیل (داخلی، منطقه‌ای و خارجی)، پوشش‌های منطقه‌ای، الگوهای دوستی و دشمنی، رقابت، کشمکش، ساختار ناهمگن قدرت و به‌طورکلی دلایل بی‌ثباتی و بی‌نظمی در ساخت دولتی نوین و یا نبود نظم سیاسی در خاورمیانه را پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی تحلیل و تئوریزه نماید.

مبانی نظری: نظریه‌ی مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای

«مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای» (Regional Security Complex)، اولین بار به طور مبسوط توسط باری بوزان (Barry Buzan) در ویرایش کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» (People, States and Fear) در سال ۱۹۸۳ مطرح گردید. متفکران این حوزه و از جمله باری بوزان، ضمن توجه و استفاده از سطوح تحلیل چهارگانه (داخلی، منطقه‌ای، جهانی و بین منطقه‌ای) در تحلیل موضوعات منطقه‌ای، رهیافت جدیدی را برای تحلیل مسائل و موضوعات منطقه‌ای ابداع کردند و آن را رهیافت «منطقه‌گرا» نامیدند و براین اساس عنوان کردند که با پایان جنگ سرد و با کنار رفتن رقابت ابرقدرت‌ها از درگیری‌های نظامی و رقابت استراتژیک در مناطق مختلف جهان، ضمن اینکه شرایط برای دولت‌ها و مناطق برای تنظیم روابط نظامی - سیاسی خود فراهم شده است، سطح منطقه‌ای نیز برای دولت‌ها، آشکارا به مکان هندسی منازعه و همکاری برای پژوهش‌گرانی که در پی تبیین امور امنیتی معاصر هستند، به سطح تحلیل تبدیل شده است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۳۱).

بر این اساس، آن‌ها «مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای» را «مجموعه‌ای از واحدها که در آن‌ها فرآیندهای عمده‌ی امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن یا هر دوی آن‌ها آن اندازه درهم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی آن‌ها را نمی‌توان جدای از یکدیگر تحلیل یا حل و فصل کرد» (بوزان، ویور و ویلد، ۱۳۸۶: ۳۱)، تعریف

کردند. نویسندگان این نظریه کوشیدند تا با ترکیبی از رهیافت‌های نوواقع‌گرایانه و سازه‌انگارانه، به شیوه‌ی جدیدی از درک تحولات امنیتی در مناطق جهان پس از جنگ سرد برسند.

در مفهوم نوواقع‌گرایانه، آنان بر توزیع قدرت به عنوان عاملی مهم در تعیین رفتار بازیگران در یک نظام صحنه گذاشتند (بوزان، ۱۳۸۹ (الف): ۶۰). از منظر سازه‌انگاری نیز تأکید کردند، تفسیر کشورها از روابط «خود - دگر»، کنش متقابل بین خود (self) و «دگر» (other)، چگونگی ارتباط این هویت‌ها با یکدیگر، تفاوت‌های هویتی میان بازیگران در یک منطقه، ایدئولوژی‌هایی که هر یک از قدرت‌های بزرگ و یا بازیگران منطقه‌ای، خود را با آن بنا و یا تعریف می‌کنند، می‌تواند سیاست مناطق مختلف جهان را تغییر داده و الگوهای رفتاری بازیگران را به خصومت، رقابت و در نهایت به هم‌زیستی بکشاند (بوزان، ۱۳۸۹ (ب): ۴۶-۳۱).

اصلی‌ترین کارکرد نظریه‌ی مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای سازماندهی مطالعات تجربی درباره‌ی امنیت منطقه‌ای در یک چارچوب تحلیلی و با استفاده از سطوح تحلیل است. این نظریه به ما می‌گوید که در چهار سطح تحلیل دنبال چه چیزی باشیم و چگونه آن‌ها را به هم ربط دهیم. این چهار سطح عبارتند از: سطح داخلی، روابط دولت - دولت، تعامل منطقه با مناطق همسایه و نقش قدرت‌های جهانی در منطقه (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۲). در سطح داخلی، نکته‌ی اصلی که مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد میزان آسیب‌پذیری داخلی دولت‌های واقع در یک منطقه، به ویژه این که آیا این دولت‌ها از یک ثبات داخلی برخوردارند و یا هم‌سوئی میان دولت و ملت قوی یا ضعیف است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۲). درجه‌ی انسجام اجتماعی - سیاسی، خشونت داخلی گسترده، کشمکش عمده‌ی سیاسی در ایدئولوژی سازمان - دهنده‌ی دولت، فقدان هویت انسجام یافته‌ی ملی یا حضور هویت‌های ملی رقیب در دولت، فقدان سلسله مراتب روشن و مشهود اقتدار سیاسی و فقدان قدرت حاکمه‌ی قوی برای ایجاد وحدت و غیره از جمله شاخص‌ها و معیارهایی هستند که بوزان

خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۷۷

برای تحلیل امنیت ملی در تحلیل دولت‌های ضعیف مهم می‌داند (بوزان، ۱۳۸۹ (الف): ۱۲۳-۱۱۹).

سطح بعدی پویش امنیتی، الگوی روابط کشور با کشور (بین کشوری) است که به تعبیر بوزان و ویور منطقه را آن‌گونه که هست شکل می‌دهد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۲). در واقع این سطح بیانگر نوع روابط کشورها با یکدیگر در درون یک مجموعه‌ی امنیتی است. در نظریه‌ی مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای، این روابط شامل طیف گسترده‌ای است که از همکاری نزدیک دو بلوک و ساختار گرفته تا منازعه‌ی شدید و جنگ را در بر می‌گیرد.

سطح دیگر در یک «مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای»، به بررسی نقش قدرت‌های جهانی و به عبارتی تعامل میان ساختارهای امنیتی جهانی و منطقه‌ای می‌پردازد. در واقع نظریه‌ی مجموعه‌ی امنیتی با استفاده از این سطح تحلیل، تا حدی یک منطق ساختاری ارائه و بر این فرض تأکید می‌کند که الگوهای منطقه‌ای منازعه، خطوط مداخله‌ی قدرت‌های سطح جهانی را تعیین می‌کند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۲). رویکرد «مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای» این امکان را به ما می‌دهد تا با مطالعه‌ی شرایط داخلی، روابط میان واحدها، روابط میان مناطق و تعامل پویش‌های منطقه‌ای با قدرت‌های عمل‌کننده در سطح جهانی و مرتبط کردن آن‌ها با یکدیگر، درک جامعی از منطقه و تحولات مربوط به آن و همچنین آشفتگی و بحران دولت ملی در مناطق مختلف و از جمله مطالعه‌ی مورد نظر ما یعنی؛ خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی بدست آورد.

نظریه‌ی مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای؛ سطوح تحلیل و مطالعه‌ی خاورمیانه پس از بهار عربی

۱. سطح داخلی

هرچند عمدتاً در خاورمیانه سطوح منطقه‌ای و جهانی خود به طور مستقل بسیار



قدرتمند بودند، سطح داخلی و یا به عبارتی درون کشوری نیز با به نمایش گذاشتن الگویی از رژیم‌های نامطمئن رسته از استعمار و دارای نگرانی‌های وسواس گونه برای کسب امنیت در درون کشورهایشان بسیار درخور توجه است (Ayoob, 1995). در بسیاری از موارد، ناامنی و بحران‌ها عمدتاً در چارچوب نظام کشوری وجود دارد. در سطح داخلی بسیاری از کشورها در این منطقه در بخش ضعیف انسجام اجتماعی - سیاسی قرار دارند. دموکراسی در آن‌ها کمیاب و استبداد متداول و به کارگیری زور و سرکوب در حیات سیاسی داخلی رایج است. ارتباط مستحکم بین رژیم‌های اقتدارگرا با منابع نفت و سرمایه‌های بین‌المللی و اتحاد با قدرت‌های بزرگ سبب شده است که این دولت‌های رانتیر بتوانند نیروهای گسترده‌ی امنیت داخلی خود را برای سرکوب مردم خویش و فاصله گرفتن رژیم‌هایشان از جامعه‌ی مدنی به کار گیرند (krause, 1995: 339-342).

در تحلیل دیگر، هر چند چارچوب دولت در خاورمیانه استقرار یافته است، اما از سوی گروه‌هایی چون اسلام‌گرایان، موجودیت‌هایی چون کردها که دولتی ندارند و در این اواخر جریان‌ات و گروه‌های تکفیری - تروریستی با چالش مواجه شده است. با توجه به این، به واسطه مسائل و مشکلاتی که در سطح داخلی در بین کشورهای خاورمیانه دیده می‌شود، هنوز تا رسیدن به یک ثبات و نظم فاصله‌ی زیادی وجود دارد. در این بین دلایل و عوامل زیاد دیگری را نیز می‌توان فهرست کرد که در کنار مواردی که بیان شد، خاورمیانه‌ی پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی را دستخوش ناامنی و بی‌ثباتی کرده است.

۱- دلایل مهم بی‌ثباتی در سطح داخلی

الف - بحران‌های دایمی و مشکلات اساسی جهان عرب: در تحلیل مسایل و مشکلات موجود در خاورمیانه، اگر با دیدی واقع‌بینانه به واقعیت‌های موجود در منطقه بنگریم، باید به بحران‌ها و مشکلات بی‌شماری اشاره کرد که چه در

گذشته و چه در زمان کنونی، خاورمیانه را درگیر خود کرده است. این بحران‌ها و مشکلات که در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و فرهنگی قابل تقسیم‌بندی هستند، پس از بهار عربی نیز به اعتقاد برخی محققان، این منطقه را دستخوش بی‌نظمی شدیدی کرده است. مشکلات و بحران‌هایی چون: فقدان نگرشی استراتژیک، قطب‌بندی سیاسی فرهنگی شدید بین نیروهای اسلام‌گرا از یک طرف و نیروهای سلفی و سکولار از سوی دیگر، وابستگی به نیروهای خارجی، تقسیم و تجزیه‌ی کشورهای عربی به دولت‌های کوچک با رویکردهای نژادی و طایفه‌ای و عشائیری در درون یک میهن واحد برای نمونه در عراق، سوریه، لبنان، به گونه‌ای که وحدت یک کشور یا یک میهن را به آرزویی دشوار تبدیل کرده است، استفاده از خشونت برای برخورد با مردم، اشغال مستقیم کشورهایی چون عراق، افغانستان، فلسطین، فقدان آزادی فردی و دموکراسی، تفاوت شدید بین اقشار ثروتمند و فقیر، توقف روند رو به رشد و به جای آن افزایش واردات و تولید کالاهای مصرفی برای برآورده کردن نیازهای طبقات توانمند در کشورهای عرب؛ محاصره شدن در «گذشته»‌ای که همچنان وجود دارد، (حنفی، ۱۳۹۲) از مهمترین موضوعات و مسائلی است که علاوه بر بحران‌ها و مشکلاتی چون بحران مشارکت، نفوذ، مشروعیت و توزیع، تعارض هویتی و نقشی (روحی، ۱۳۹۵: ۱۸۲-۱۷۸ و ۲۰۶-۱۹۳) آینده‌ی بیداری اسلامی را در حاله‌ای از ابهام قرار داده است. از این رو، از دید برخی متفکران، تا زمانی که این بحران‌ها حل و فصل نشوند، امیدی به رستاخیز عربی نیز وجود نخواهد داشت (حنفی، ۱۳۹۲).

ب - تعارضات و بی‌ثباتی الگوی نوین دولت در خاورمیانه: این سؤال که چرا کشورهای عرب منطقه در گذار از رژیم‌های اقتدارگرا به سوی انقلاب، موفق بوده‌اند، اما این گذار به دولت‌هایی که مبتنی بر اراده‌ی ملت‌ها باشد، نینجامید و یا اساساً چرا الگوی نوینی از دولت در پس بیداری اسلامی صورت نگرفته است؟ سؤالاتی هستند که همواره ذهن بسیاری از محققان و تحلیل‌گران

مسائل خاورمیانه را به خود مشغول کرده است. موانع عمده‌ای در ساخت دولت نوین خاورمیانه پس از سال ۲۰۱۱ میلادی وجود داشته است. از جمله مهمترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- تداوم بحران دولت - ملت‌سازی: پس از فروپاشی دولت عثمانی و کسب استقلال ملت‌های عربی، رژیم‌های سیاسی گوناگونی بر خاورمیانه‌ی عربی حاکم شدند: پادشاهی‌های خاندانی و شیعه‌ی مشروطه، جمهوری‌های مادام‌العمر مبتنی بر کودتای نظامی افسران آزاد و رژیم‌های تک حزبی اقتدارگرا، سه گونه‌ی اصلی دولت در منطقه بوده‌اند. سنت‌گرایی قبیله‌ای، ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم و اخیراً نئولیبرالیسم، نیز گفتمان‌های حاکم بر عرصه‌ی سیاست و اقتصاد این کشورها در چند دهه‌ی اخیر بوده‌اند. با وجود تفاوت ساخت و گفتمان‌های سیاسی، وجه مشترک این دولت‌ها، نوسازی اقتدارگرایانه و حاکمیت‌های مبتنی برسلطه‌ی قبیله، حزب و الیگارش‌ی نظامی بوده است (جوآنپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۲: ۱۳۷). بر این مبنای، سنت و ستفالی، مبنای تأسیس کشور - ملت و شکل‌گیری دولت‌های ملی خاورمیانه نبوده، بلکه نظام‌های پادشاهی با تمایلات عشیره‌ای، قرن‌ها، منطق سیاست و حکومت این منطقه بوده‌اند (مارتین، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۳). بحران‌های مشارکت و مشروعیت نتیجه و پیامد چنین الگوی تکوین دولت و نوسازی جهان عرب بوده است. تداوم این بحران‌ها را نیز می‌توان مهم‌ترین زمینه‌ی خیزش‌ها و انقلاب‌های فراگیر مردمی خاورمیانه عربی و سقوط پی‌درپی دولت‌ها در تونس، مصر، لیبی و سپس بحران خشونت‌های فراگیر سیاسی یمن، سوریه و بحرین و تزلزل پایه‌های دولت‌های اقتدارگرای اردن، مراکش و شیخ‌نشین‌های منطقه دانست (جوآنپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۲: ۱۳۸-۱۳۷).

براساس نظریه‌ی هانتینگتون، مرحله‌ی بنیادی و اصلی هر انقلاب، آفرینش و نهادمندی سامان سیاسی نوین است و انقلاب پیروزمند، نیازمند ایجاد نظم سیاسی نوین یا دولتی نوین است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۸۸). نگاهی به پدیده‌ی



خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۸۱

انقلاب‌های عربی نشان می‌دهد که نظم سیاسی و یا دولتی نوین که بتواند پایه‌های یک دولت با ثبات که کشور را به سمت دولت - ملت‌سازی ببرد، ایجاد نشده است. کشورهای منطقه برای دستیابی به نظم سیاسی راه طولانی در پیش دارند. برخی متفکران که در تبیین ریشه‌ی ناهماهنگی و تضاد در خاورمیانه، به لحاظ عملی و نظری، علت اساسی را در عدم تحقق و ناقص بودن فرآیندهای کشور - ملت‌سازی می‌بینند، عنوان می‌کنند درحالی‌که بسیاری از مناطق جهان، کشورها از خود، جامعه و جهت‌گیری کشورشان تعریف مشخصی دارند؛ برای مثال - در کشوری مانند کوهی جنوبی، بالای ۹۰ درصد مردم، اکثریت هیأت حاکمه و غیره این کشور درباره‌ی تعریفشان از «کوه»، اقتصاد، روابط خارجی و بنیان‌های قدرتمند شدن - به اجماع رسیده‌اند، در خاورمیانه این موضوع دیده نمی‌شود. در خاورمیانه به ندرت دولتی را می‌توان یافت که ظرفیت آن را داشته باشد که در چارچوب «قرارداد اجتماعی» مسائل خود را تعریف و در همین چارچوب نیز منابع ملی را به استخدام بگیرد. به همین علت در خاورمیانه این همه تضاد دیده می‌شود. برای نمونه، کشوری مانند مصر، با وجود این‌که کشوری ریشه‌دار و قدیمی است، اما مصری‌ها درباره‌ی مواردی از این دست که از مصر چه تعریفی دارند، چگونه می‌خواهند ثروت تولید کنند، ماهیت روابط خارجی آن‌ها چیست و جایگاه مفاهیم کلیدی مانند دولت، دین، زمان، آینده و حقوق مردم کجاست، به تعریف‌های مشترکی دست نیافته‌اند (سریع‌القلم، ۱۳۹۴). این برای بیشتر جوامع خاورمیانه صدق می‌کند. بنابراین، تا زمانی که این تضاد و ناهماهنگی دیده می‌شود، تعریف مشترکی از «خود» و «دیگری» نیز شکل نخواهد گرفت. بر این اساس، تکوین دولت نوین نیز همچنان دور از دسترس خواهد بود.

۲- فقدان ایدئولوژی هژمونیک: در کنار دولت‌سازی آمرانه و از بالا که استعمار، طراح آن بود، فقدان ایدئولوژی هژمونیک در منطقه که بتواند همه گروه‌ها را در برگیرد، یکی دیگر از عوامل مهمی است که ساخت دولت نوین

پس از «بهار عربی» در خاورمیانه را با مشکل مواجه ساخته است. به اعتقاد نزیه ایوبی (NazihAyubi)، در جهان عرب هیچ ایدئولوژی هژمونیک که دربرگیرنده‌ی همه‌ی گروه‌ها باشد، وجود ندارد. در نتیجه، نظام‌های سیاسی به دولت نظامی و یا بانندی تبدیل می‌شوند (Ayubi, 1995:3). با پذیرش این ایده می‌توان گفت، در دهه‌های اخیر که بنیان‌های فکری و عقیدتی جریان‌های سیاسی و اجتماعی جهان عرب متأثر از مکاتب فکری و سیاسی؛ چون لیبرالیسم و تجددگرایی، سنت و اسلام سیاسی، ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم بوده‌اند، مناقشه‌ی عمده میان این مکاتب و ایدئولوژی‌های سیاسی و فکری که هر کدام نیز رقیبی برای همدیگر به حساب می‌آمدند، یکی از عوامل مهم بی‌ثباتی خاورمیانه بوده است. در واقع، رقابت بر سر هژمونی و رهبری منطقه‌ای که هر کدام از این گفتمان‌ها برای خود قائل بوده‌اند، اگر چه در گذشته بنیان‌های عقیدتی دولت‌های پس از استقلال را بنا نهاد و عرصه‌ی سیاست و قدرت خاورمیانه را صورت‌بندی کرد، اساساً یکی از موانع عمده‌ی ایجاد دولتی نوین و یا ایجاد نظم سیاسی در داخل کشورهای عربی به حساب آمده است (جوانپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۲: ۱۴۶). دور جدیدی از رقابت‌های منطقه‌ای که میان گفتمان‌های حاکم بر خاورمیانه - گفتمان انقلاب اسلامی به رهبری ایران، اسلام سلفی به رهبری عربستان، اسلام اخوانی با رهبری ترکیه و اسلام رادیکال با رهبری گروه‌های تکفیری - شکل گرفته است، با داعیه‌ی رهبری که هر کدام از این گفتمان‌ها دارند، فضای سیاسی خاورمیانه به شدت آشوب‌زده شده است. در نتیجه ساخت دولت نوین با چالش‌ها و موانع جدی‌تری مواجه شده است.

۳- اختلاف نظرهای درونی: در پی سقوط دیکتاتورهای عربی، ائتلافی فراگیر از نیروهای سیاسی - اجتماعی تشکیل شد که هدف مشترک آن‌ها، براندازی رژیم‌های حاکم بود اما پس از تحقق این امر، در مرحله‌ی گذار به تکوین دولت نوین و دموکراتیک، احزاب سیاسی مؤثر و سازمان‌های اجتماعی فعال در موضوعاتی مانند شیوه‌های دستیابی به دولت جدید، ساختار و بنیان‌های فلسفی



خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۸۳

و فکری آن، از جمله منشاء حاکمیت و مشروعیت، نقش دین و شریعت در تدوین قانون اساسی و جایگاه و میزان قدرت نظامیان در حاکمیت و به‌طور کلی نوع دولت نوین، با هم دچار اختلاف نظر گسترده‌ای شدند. در جوامعی که گذار مسالمت‌آمیزی از دولت‌های اقتدارگرا را تجربه کردند، مانند مصر، اختلاف بینشی در مورد ساختار و ماهیت دولت آتی، بین نهادهای محافظه‌کار حاکمیت پیشین مانند ارتش و نظام قضایی با انقلابیون در گرفت که هنوز هم جریان دارد. از طرف دیگر، در بین انقلابیون نیز میان دو جریان محافظه‌کار مانند؛ اسلام‌گرایان سنت‌گرا و میانه‌روها با نیروهای رادیکال نسل جدید و احزاب لیبرال و چپ، تعارضات فکری و سیاسی قابل توجهی به وجود آمد. از این پس نیز، رقابت و مبارزه‌ی قدرت چهارضلعی که بین این سه نیروی داخلی و جبهه‌ی عوامل فراملی، علیه یا له این نیروها شکل خواهد گرفت، سرنوشت الگوی دولت در مصر و تونس و دیگر جوامع انقلابی را تعیین خواهد کرد (جوانپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۲: ۱۵۸-۱۵۷).

علاوه بر این، دولت‌های نوین در جهان عرب در تعارض میان سنت‌گرایی و تجددخواهی گیر کرده‌اند. همچنین، ارتش و نقش آن در فرآیند انتقال قدرت و ایجاد دولتی نوین از یک سو با توجه به تجربه‌های پیشین، یک فرصت و از سوی دیگر چالش مهمی محسوب می‌شود. در جریان تحولات و خیزش‌های جهان عرب، ارتش نقش چندگانه‌ای را هم در مرحله‌ی انتقال قدرت و هم در مرحله‌ی دولت‌سازی در مصر، تونس و تا حدودی لیبی و یمن بازی کرده است (همان: ۱۶۲-۱۶۱). در این خصوص، نقش ارتش در جریان انقلاب مصر قابل تأمل است. در مصر، ارتش ابتدا در جریان تشدید جنبش اعتراض، بی‌طرفی اختیار کرد و در واقع به نوعی نظاره‌گر سقوط مبارک بود، ولی بعد در جریان تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید، نظارت و نفوذ خود را اعمال کرد و نقش موازنه بخشی را بین نیروهای رقیب و متعارض در مصر ایفا کرد تا روند تحولات سیاسی و حقوقی، به طور ساختاری نظم موجود را دگرگون نسازد.

وقتی اخوان المسلمین قدرت را به دست گرفت، پس از یک سال از عمر دولت «محمد مرسی»، با یک کودتای نرم به عمر این دولت خاتمه داد. در لیبی نیز با گذشت چند سال از انقلاب، اکنون ارتش به رهبری ژنرال حفتر - ژنرال سابق ارتش لیبی - به بهانه‌ی انحراف لیبی از انقلاب، که رهبری گروه‌های انقلابی را بر ضد شبه نظامیان برعهده گرفته است، سعی دارد زمینه‌ی ایجاد مدل دیگری را همانند آن چه در مصر اتفاق افتاد در لیبی نیز محقق سازد.

با توجه به این می‌توان گفت که ساخت دولت ملی در خاورمیانه چه پیش از بهار عربی و چه پس از آن که امیدواری و خوشبینی‌های زیادی به این روند احساس می‌شد، به علت مشکلاتی که بیان شد، هنوز فاصله‌ی زیادی تا نهادینه شدن دارد. ساخت دولت در خاورمیانه براساس مصالحه، به معنی اینکه هر دو طرف نقطه تعادلی را بیابند تا ضمن تعقیب اهداف خود، مجالی نیز برای اهداف دیگر فراهم شود، شکل نگرفته است. این عدم توافق و مصالحه موجب شده تا همیشه وضعیت برای گروه‌های مختلف به گونه‌ای باشد که نفع یکی به ضرر دیگری باشد. در واقع، هر گروهی قدرت را به ضرر دیگری بخواهد و نه در اشتراک با یکدیگر.

۴- جنگ داخلی: کشورهای عربی خیلی زود از انقلاب به جنگ داخلی رسیدند. کشورهایی چون سوریه، عراق، مصر و لبنان که روزگاری چهار قطب جهان عرب به‌شمار می‌آمدند (خواری، ۱۳۹۲)، از سال ۲۰۱۱ میلادی و عراق از سال ۲۰۰۳، روزهای ناآرامی را پشت سر می‌گذارند. وضعیت در لیبی، بحرین و یمن نیز دست کمی از این کشورها ندارد. غسان شربل، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی مشهور لبنانی در این زمینه، ضمن اینکه خلأ سیاسی را جوهر اصلی مشکلات می‌داند، می‌نویسد: «در عراق و سوریه دولت‌های مرکزی فروپاشیده‌اند. مرزهای بین‌المللی در این کشورها دیگر جایی ندارند. امروز صحبت بر سر تعیین کجایی مرزهای شیعیان در جایی که عراق نامیده می‌شود، است؟ صحبت بر سر کجایی مرزهای اهل تسنن، کردها و علوی‌ها است؟



ارتشی‌ها، به باندهای به شدت متعصب و گروه‌های شبه نظامی پیوسته‌اند. زندگی مسالمت‌آمیز از بین رفته است. ما (جهان عرب) غرق در جنگ‌های گروهی شده‌ایم. سوریه‌ای که می‌شناختیم، دیگر وجود ندارد. سوریه‌ی فعلی نیز، هم برای خودش و هم برای همسایگانش خطرناک‌تر از قبل شده است. امروزه، جنگ‌های فرقه‌ای را در سوریه، عراق و یمن شاهد هستیم که هر کس قدرت بیشتری داشته باشد، بخش بیشتری از ویرانه‌های برجامانده از این کشورها را تصاحب می‌کند. این وضعیت خاورمیانه فعلی است. سقوط تمدن عربی، نکبتی را به بار آورده که اکثریت و اقلیت، هر دو را با هم به بدبختی کشانده است» (شربل، ۱۳۹۴).

۵- **محقق نشدن تغییرات دموکراتیک:** سرنگونی رژیم‌های سابق به انتقال آرام قدرت به جوامع دموکراتیک و متکثر منجر نشده است. بسیاری از امیدها برای تغییرات دموکراتیک کشورهای عربی به دلیل شرایط مختلف این کشورها هنوز محقق نشده است. به نوشته‌ی «توماس فریدمن»، ستون نویس روزنامه‌ی نیویورک تایمز، هرچند که تغییرات کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس موجب تغییری ظریف اما واقعی در روابط میان کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس و مردم این کشورها شده است، اما رهبران این کشورها همچنان مانند گذشته، وقت اندیشیدن به دموکراسی را ندارند. آن‌ها پس از بهار عربی نیز عمیقاً نگران مشروعیت خود هستند در حالی که هنوز درنیافته‌اند که دیگر نمی‌توان مشروعیت را با پرداخت پول بیشتر به مردم خرید یا آن را از پدر به پسر منتقل کرد (روزنامه‌ی اطلاعات، ۹۲/۱۰/۱).

از نظر رامی خواری^۱، زمانی شرایط برای ایجاد دموکراسی با ثبات در کشورها فراهم می‌شود که برخاسته از ارزش‌های محلی باشد و همچنین کشورها دوران

۱. رامی خواری سردبیر سیار دلی استار و مدیر مؤسسه سیاست عمومی و امور بین‌الملل عصام فارس در دانشگاه آمریکایی بیروت است.

ملت‌سازی را پشت‌سر گذاشته باشند. از نظر وی، درسی که از نامنی و آشوب‌ها در شهرهای بغداد، دمشق، بیروت و قاهره می‌توان آموخت این است که شش پدیده‌ی غالب منطقه‌ای تعریف‌کننده‌ی دنیای عرب - یعنی مذهب (اسلام)، قوای مسلح، مقاومت، فرقه‌گرایی، عرب‌گرایی و قبیله‌گرایی - که شکل‌دهنده‌ی هویت شخصی اعراب و ابزارهای مؤثر برای فعالیت و تجمع خیابانی هستند، دیگر برای ایجاد دموکراسی‌های متکثر مدرن مناسب نیستند و با این‌ها کشورهای منطقه نمی‌توانند امیدی به حکومت‌های دموکراتیک و با ثبات داشته باشند (خواری، ۱۳۹۲).

نشریه‌ی اکونومیست چاپ انگلیس در ۱۳ جولای ۲۰۱۳ نیز در پرسشی تحت این عنوان «چه بر سر اعراب آمده است؟» در حالی که عنوان روی جلد خود را نیز «مصیبت اعراب» نام نهاده بود، ریشه‌ی اصلی مشکلات فعلی جهان عرب را فقدان اصلاحات سیاسی دانسته بود؛ اصلاحاتی که ارزش‌های برابری، مشارکت و تکثرگرایی سیاسی، شفافیت، احترام به حقوق بشر، حاکمیت قانون و مواردی از این دست را در جامعه‌ی عرب تحکیم بخشد. از منظر نویسندگان این نشریه، تنها راه پیش روی جهان عرب، برقراری اصلاحات سیاسی و ایجاد دموکراسی است و از این طریق است که جنگ با تروریسم نیز محقق می‌شود (Economist, 2013/07/13).

۲-۱- سطح منطقه‌ای

وجود عناصر مذهبی، قومیت، مسائل ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک، تقابل بین ایرانی‌ها و اعراب و یا بین اعراب و ترک‌ها، مشکلات ناامنی کردها، کشمکش بین فلسطینی‌ها و اسرائیل، همچنان که در گذشته، مواردی بودند که پویش‌های کشمکش‌زا در خاورمیانه را در سطح منطقه‌ای تعریف می‌کرده است (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۸). در دوران کنونی نیز این عوامل فرقه‌ای، قومی و مذهبی، به همراه کشمکش فلسطینی‌ها با اسرائیل بر سر دولتی مستقل و ممانعت

اسرائیل از شکل‌گیری چنین دولتی، پشتیبانی و حمایت برخی بازیگران منطقه‌ای از گروه‌ها و جریان‌های داخلی کشورهایی که درگیر بحران و جنگ داخلی پس از بهار عربی شده‌اند؛ از جمله حمایت ایران از گروه‌هایی چون جهاد اسلامی و حماس در فلسطین، حزب الله در لبنان، حوثی‌ها در یمن و جریان‌های شیعی در عراق و بحرین، و در مقابل حمایت عربستان سعودی از نظامیان مصر، حاکمان بحرین و یمن، گروه‌های مخالف بشار اسد از جمله گروه‌های جبهه النصره و داعش، و سرانجام حمایت و پشتیبانی ترکیه از جریان‌های اخوانی در سراسر خاورمیانه‌ی عربی و همچنین گروه‌هایی چون احرار شام و داعش در سوریه، مرزهای موجود بین سطح داخلی و منطقه‌ای را به شیوه‌های پیچیده‌ی متناقض و در عین حال نیرومند کمرنگ ساخته است. با سرایت این ناامنی به سیاست منطقه‌ای نیز به نوبه خود پویش‌های امنیتی به نحو گسترده‌ای شکل گرفته است. افزون بر این، مناقشه‌ی جدی بر سر انرژی و آب نیز به این فضای ناامنی و دور تازه‌ی تنش در منطقه افزوده است (روحي، ۱۳۹۵: ۲۷۳).

از سوی دیگر، ساختار نامتوازن قدرت در خاورمیانه، تلاش برخی از بازیگران برای تغییر ساختار قدرت به نفع خود، همچنین کشمکش بر سر قدرت و رهبری منطقه‌ای و در پرتو آن ائتلاف‌ها و اتحادهای شکل گرفته، ترکیب دولت‌های موجود در این منطقه - وجود دولت‌های ضعیف، دولت‌های شکننده و یا در حال گذار در کنار دولت‌های قوی - سیاست خارجی دولت‌های مهم منطقه‌ای از قبیل ایران، عربستان، ترکیه، سوریه و عراق نیز، از جمله عوامل دیگری است که روابط دولت با دولت (بین‌کشوری) را در مجموعه‌ی امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و از نظر تبیینی پویش‌های امنیتی در منطقه را شکل داده و آن را به پیش می‌برد. این عوامل که ماهیت منازعه خیز و آناشیک این منطقه را باز تولید کرده است، نقش بسیار مهمی در بی‌ثباتی‌های اخیر در خاورمیانه داشته است.

اما با این اوصاف، بسیاری از کارشناسان بر این باورند که ریشه‌ی بسیاری از

پویش‌های کشمکش‌زای کنونی و بحران دولت ملی در خاورمیانه را می‌باید در رقابت‌های منطقه‌ای جستجو کرد که در سطح کشوری در منطقه پس از بهار عربی اتفاق افتاده است. این رقابت‌های بین کشوری در حوزه‌ی نظامی-سیاسی و فرهنگی همان‌طور که در گذشته به تعبیر بوزان و ویور، در مجموعه‌ی منازعه خیز خاورمیانه نظم روزمره را تعیین کرده است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۲۹)، امروزه نیز به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و تحلیل‌گران، یکی از عوامل بسیار مهم در تعیین الگوهای رفتاری دولت‌های ملی در خاورمیانه پس از بهار عربی است که نقش بسیار مهمی در آشوب و بحران دولت ملی در منطقه دارد.

۱-۳- رقابت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه

به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، رقابت قدرت‌های بزرگ، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای، رقابت‌های مذهبی و رقابت‌های ایدئولوژیک چهار رقابت مهمی هستند که خاورمیانه‌ی پس از بهار عربی را با خود درگیر کرده است.

الف - رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی: هر چند، خروجی‌های ژئوپولیتیک خاورمیانه عمدتاً تحت تأثیر اختلافات، رقابت‌ها و تفاوت‌های کشورهای قدرتمند خاورمیانه است، ولی در عین حال، رقابت‌های جهانی و اروپایی، رقابت آمریکا و روسیه برای جایگاه و نفوذ در سطح منطقه‌ای که قطب‌های موجود خاورمیانه‌ای را تقویت می‌کنند، بیشتر در پی مدیریت اختلافات هستند تا حل آن‌ها، از ساختار دو قطبی برای فروش اسلحه و تعادل اقتصادی بهره‌برداری می‌کنند و آن را به عنوان اهرم در تشدید یا کاهش اختلاف‌های فی‌مابین به کار می‌برند، نقش بسیار مهمی در بی‌ثباتی در منطقه داشته است. مسائل سوریه، عراق، یمن و ایران، عربستان و ترکیه عمدتاً تحت تأثیر ماهیت رقابتی است که در سطح جهانی و به صورت دو جانبه بین روسیه و آمریکا شکل گرفته است (سریع‌القلم، ۱۳۹۶: ۱۰۶-۱۰۳).

ب - رقابت مذهبی: پس از بهار عربی رقابت شیعه و سنی نیز که مرز و جبهه

آن هیچ‌گاه بین کشورها تعریف نشده، یکی از عرصه‌هایی است که به بی‌ثباتی در منطقه دامن زده است. این رقابت که به ویژه بین ایران و عربستان پس از تحولات عراق و ایجاد دولت شیعی در این کشور شکل گرفته، به درون مرزهای بحرین، عربستان، لبنان و یمن نیز کشیده شده است، خاورمیانه را عرصه‌ی نزاع، کشمکش و منازعه ساخته است به گونه‌ای که بسیاری «جنگ سرد» ایران و عربستان و «جنگ نیابتی» این دو کشور در عراق، سوریه و بحرین را ناشی از این رقابت مذهبی بین دو کشور می‌دانند (Gause III, 2014, Cooke & Stokes and Brock, 2014).

ج - رقابت ایدئولوژیک: سرنگونی دولت‌های اقتدارگرای جهان عرب در پی بهار عربی به ویژه در مصر، هر چند باعث افول جایگاه گفتمان اقتدارگرایی در منطقه شد اما به جای آن گفتمان‌های اسلام‌گرایی و دموکراسی یا پلورالیسم ضمن اینکه ناگزیر به باز مفصل‌بندی عناصر گفتمان خود شدند، رقابت مهمی را نیز شکل دادند تا بتوانند با مقاومت اندک و حمایت بازیگران بیشتر، به جایگاه هژمونی دست یابند. هر چند این رقابت‌ها، شباهت‌هایی با رقابت مذهبی دارد، ولی بخش اصلی آن بر سر شیوه‌ی سازمان دادن به سیاست در این کشورهاست. اسلام‌گرایی هدف خود را سامان دادن شریعت بر سیاست قرار داده، پلورالیسم یا کثرت‌گرایی نیز که بیشتر با لیبرال دموکراسی هماهنگ است و سعی دارد گفتمان لیبرال دموکراسی را در منطقه حاکم کند؛ گفتمانی است که برای شریعت نقش چندانی در سیاست قائل نیست. در این بین آنچه امروز از آن به عنوان گفتمان اسلامی یاد می‌شود، معطوف به اسلام سیاسی است که گرایش‌های گوناگونی را هم در درون خود جای داده است که اسلام محافظه‌کار سنتی، اسلام سیاسی مدنی، اسلام سیاسی امت‌گرا و اسلام سیاسی بنیادگرا یا تندرو از آن جمله‌اند. هر کدام از این گفتمان‌ها نیز حاملان خاص خود را دارند (یزدان فام، ۱۳۹۲: ۷۰). عربستان گفتمان اسلام محافظه‌کار سنتی را راهبری می‌کند. ترکیه مروج و مبلغ اسلامی سیاسی مدنی با گرایش اخوانی است.

جمهوری اسلامی ایران نیز به دنبال اسلام سیاسی امت‌گرا است. القاعده و گروه‌های تکفیری نیز مروج اسلام سیاسی بنیادگرا و یا تندرو شده‌اند. هر کدام از این گفتمان‌ها در تحولات پس از ۲۰۱۱ میلادی خاورمیانه فعال شده و در پی هژمونی و گفتمان برتر برآمده‌اند، در واقع، رقابت بین آن‌ها، گذشته از این که پای مداخلات و نفوذ بازیگران خارجی را در منطقه باز کرده به عرصه‌ای برای تعارضات و رقابت‌های منطقه‌ای نیز تبدیل شده است.

د- رقابت قدرت‌های منطقه‌ای: یکی از اثرات مهم تحولات جهان عرب در حوزه‌ی مطالعات منطقه‌ای، آثار ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک این تحولات بر بازیگران منطقه‌ای است. تحولات جهان عرب و آثار ژئوپولیتیک آن منجر به بازتعریف نقش بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای شده است. در این بین بازیگرانی چون ایران، ترکیه و عربستان همگی براساس منافع ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک خود وارد صحنه و محیط بازی رقابتی خاورمیانه شدند و هر کدام سعی کردند تا قواعد و محیط بازی را به نفع خود تغییر و یا مصادره نمایند. با نوع نگاه‌های سه قدرت منطقه‌ای نسبت به این تحولات، رقابتی جدی و مهم بر سر نفوذ، هژمونی و کسب قدرت مسلط در منطقه بین آن‌ها در گرفت (Cook & Stokes and Brock, 2014:3-14)، به طوری که هر کدام سعی می‌کردند تا مسیر تحولات طوری پیش رود که منافع آن‌ها برآورده شود. این موضوع که به گفته‌ی برخی محققان به قاعده‌ی اصلی بازی در خاورمیانه پس از بهار عربی تبدیل شد، گذشته از اینکه افق راهبردی خاورمیانه را ترسیم کرده است (Treeill, 2012)، موجی از بی‌ثباتی و تنش را نیز در خاورمیانه به همراه آورده است.

۴-۱- ساختار قدرت منطقه‌ای و بی‌ثباتی در خاورمیانه

دگرگونی ناگهانی یا خیلی شدید در توزیع قدرت منطقه‌ای ممکن است آثار شتاب دهنده‌ی مهمی برای نظم منطقه‌ای داشته باشد. در خاورمیانه نیز فرآیند

خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۹۱

توزیع قدرت، یکی از عوامل مهمی است که همواره پویش‌های مربوط به ناامنی و تعارضات را تعیین کرده است. به اعتقاد بوزان، زیر مجموعه‌ی امنیتی خلیج فارس به عنوان یکی از زیر مجموعه‌های خاورمیانه که بعد از جنگ جهانی دوم بر اساس یک مثلث رقابت آمیز میان ایران، عراق و عربستان (که بعداً دیگر کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس را در قالب شورای همکاری خلیج فارس هدایت و رهبری می‌کرد) شکل گرفته بود، رقابت‌های ایران با عراق به مجموعه‌ای از مسائل مانند اختلافات مرزی، قدرت برتر بودن برمی‌گشت. پس از آن، رقابت‌های ایران و عربستان نیز که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی متأثر از تلاش‌های دو کشور برای تبدیل شدن به قدرت‌های برتر منطقه‌ای استوار بود، پس از آن رقابت دو کشور بر سر توازن قوای منطقه‌ای به شکل مطلوب خود، پویش‌ها و تعاملات را در منطقه تعریف کرده است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۵-۱۰۴).

با ساقط شدن حزب بعث در عراق، به قدرت رسیدن شیعیان و کردها در قالب روند دموکراتیک و کاهش قدرت اعراب سنی، یکی از اضلاع مثلث رقابت حذف شد و معادلات استراتژیک و توازن قدرت در منطقه وارد مرحله‌ی جدیدی شد. رژیم بعثی عراق به خاطر گرایش و رویکردهای ضد ایرانی شدیدی که داشت، عمدتاً به عنوان بازیگر موازنه‌بخش در برابر ایران محسوب می‌شد، اما با سقوط این رژیم و روی کار آمدن دولت شیعی در عراق، و فراهم شدن بسترهایی برای ایجاد روابط استراتژیک بین ایران و عراق، این مسأله که به مفهوم تغییر در توازن استراتژیک سنتی موازنه‌ی قوا بود، باعث نگرانی مقامات سعودی شد. پس از آن، حوزه‌ی مدیترانه (لبنان، فلسطین و سوریه) و منطقه‌ی خلیج فارس (تحولات بحرین)، منطقه‌ی دریای سرخ (تحولات یمن)، صحنه‌ی رقابت استراتژیک دو کشور بر سر دستیابی به توازن قوای مطلوب شد (روچی، ۱۳۹۴).

با چنین ویژگی‌هایی و با توجه به تحولات پیش آمده، به اعتقاد برخی از

محققان، خاورمیانه با یک چالش بزرگ دیگر به نام نبود یک نظم منطقه‌ای مطلوب؛ نظمی که بتواند بحران‌های منطقه‌ای را مدیریت و مانع از فراگیری آن شود، نیز مواجه شده است. به علت نوع ویژگی‌های ساختاری منطقه، بهترین الگوی مدیریت نظم منطقه‌ای که توانسته درخاورمیانه از کارآمدی لازم برخوردار باشد، الگوی موازنه‌ی قوای منطقه‌ای است که در دوره‌های مختلف خود را نشان داده است. اما این الگو نیز، به علت دخالت‌های مکرر قدرت‌های بزرگ در منطقه، نظم و امنیتی به همراه نیاورده است. به همین دلیل، گریگوی گوس، (Gregory Gause III)، بهترین چارچوب برای فهم سیاست‌های منطقه‌ای در خاورمیانه را درک آن به صورت نوعی «جنگ سرد» منطقه‌ای می‌بیند که در سال‌های پس از حمله آمریکا به عراق و افغانستان، ایران و عربستان نقش هدایت کنندگان اصلی آن را بازی می‌کنند. به گفته او، این دو بازیگر به صورت مستقیم وارد درگیری نظامی با یکدیگر نمی‌شوند، بلکه رقابت آن‌ها برای نفوذ منطقه‌ای که خود را به صورت نفوذ بر سیاست‌های داخلی کشورهای ضعیف نشان داده است، تشدید گسل‌های قومی-مذهبی در این کشورها را موجب شده است. به همین دلیل وی، رقابت ایران و عربستان در عراق پس از ۲۰۰۳ میلادی و سپس در یمن، سوریه و بحرین را صرفاً در رقابت‌های مذهبی خلاصه نمی‌کند، بلکه این رقابت‌های مذهبی را ادامه همان رقابت‌های منطقه‌ای می‌بیند که ناشی از شیوه‌ی توزیع قدرت در خاورمیانه است (Gause III, 2014: 1-2).

بدین‌سان، اگر بخواهیم براساس نظریه‌ی «مجموعه‌ی امنیت منطقه‌ای» تحولات جدید منطقه‌ی خاورمیانه را تحلیل کنیم در می‌یابیم که الگوی رفتاری خاصی بر کشورهای واقع در این محدوده‌ی جغرافیایی حاکم شده است که براساس آن به علت ویژگی جغرافیایی، یعنی نفوذ پذیری بالای آن به همراه شکنندگی سیاسی-اجتماعی بسیاری از کشورهای واقع در منطقه و همچنین دخالت بالای خارجی، نظم درونی بهم خورده و بدین ترتیب ساختار نظم منطقه‌ای از حالت



خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۹۳

طبیعی و درون‌زا خارج شده است. هم‌پیوندی دو مؤلفه (یعنی شکنندگی دولت‌های منطقه و آسیب‌پذیری آنان به همراه رقابت‌های منطقه‌ای) موجب شد، خاورمیانه به تعبیر باری بوزان، همواره ساختاری کشمکش‌زا و «متشنج» داشته باشد (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۴۰-۶۳۶)

۲- سطح جهانی

هرچند به دلیل پیچیدگی و چندلایه بودن سرنوشت پویش‌های امنیت در خاورمیانه نمی‌توان بین نفوذ ابرقدرت‌ها و پویش‌های منطقه‌ای و ساخت نظم سیاسی و یا دولتی نوین، رابطه‌ی مستقیمی قائل شد، اما سطح (متغیر) جهانی که به تأثیرات عوامل و متغیرهای بیرونی بر منطقه‌ی خاورمیانه، به نحو بسیار زیادی در خاورمیانه دخیل و مؤثر بوده است. تأملی بر مسائل و موضوعات خاورمیانه پس از فروپاشی عثمانی تا زمان کنونی به روشنی مشخص می‌سازد که قدرت‌های بزرگ همواره در جهت خطوط رقابت‌ها، اختلافات و منازعات موجود در منطقه عمل کرده و همین قدرت‌ها، مسئول به وجود آمدن الگوهای بومی دوستی‌ها، خصومت‌ها و رقابت‌ها در خاورمیانه بوده‌اند. در خصوص تأثیرات و نقش عوامل بیرونی و جهانی بر منطقه‌ی خاورمیانه، این واقعیت کافیتست که نظام دولت‌ها در این منطقه ساخته و پرداخته‌ی قدرت‌های استعماری است و این امر آگاهانه هر حرکتی برای وحدت عربی را به شکست کشانده است (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۴۹). فرد هالیدی، (Fred Hollidy) استاد روابط بین‌الملل و نویسنده‌ی کتاب‌ها و مقالات متعدد در خصوص خاورمیانه، نیز در این زمینه می‌نویسد، تاریخ ۱۹۲۰ میلادی که به تقسیم خاورمیانه بر اساس مطامع و نیازهای قدرت‌های غربی و در رأس آن‌ها انگلستان و فرانسه و نه نیازهای بومی و خواست شهروندان خاورمیانه انجامیده است، تمام ادعاهای مربوط به مشروعیت، هویت ملی یا پیوستگی فرهنگی را که بیش از این مطرح بوده، سست و یا از بین برده است (هالیدی، ۱۳۸۶). پس از آن نیز با بیرون رفتن

قدرت‌های استعماری و پیوند شرکت‌های نفتی غرب با اقتصاد سیاسی بومی منطقه و پس از آن جنگ سرد و تحولات پس از آن، نظام هژمونیک پس از ۱۱ سپتامبر، در تعیین سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای کشورهای خاورمیانه و تشکیل صف بندی‌های امنیتی و در نهایت پویش‌های قدرتمند نظامی-سیاسی و امنیتی خاورمیانه و به تبع آن بی‌ثباتی منطقه‌ای، نقش بسیار زیادی داشته‌اند. در واقع می‌توان گفت، هر چند متغیرهایی چون عوامل مذهبی، اختلافات ایدئولوژیک، مناقشه بر سر جایگاه و ایفای نقش قدرت منطقه‌ای و رقابت‌های منطقه‌ای، منازعات قومی، سرزمینی و آب، همه منابع پایداری از کشمکش و ناامنی در خاورمیانه را تشکیل می‌دادند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۱۳-۱۱۰)، اما سطح جهانی نیز از طریق کمک و تأمین جنگ افزار و چگونگی توزیع قدرت، نقش بسیار مهمی در پویش‌های منطقه بازی کرده است. پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی خاورمیانه نیز، مداخلات قومی و رفتار رقابت جویانه‌ی روسیه و آمریکا در راستای حفظ و تقویت پویش‌های منطقه‌ای در بسیاری از اوقات در تعیین نتایج و بی‌شک در بالا بردن بی‌نظمی و فرسایشی‌شدن بحران‌های منطقه‌ای به-ویژه در سوریه و یمن، نقش تعیین کننده‌ای داشته است. در این زمینه بررسی سیاست‌ها و دکترین جدید آمریکا در منطقه و نقش آن در بی‌ثباتی‌های اخیر دولت‌های منطقه، نیازمند بررسی بیشتری است.

۱-۲- سیاست‌ها و اقدامات ایالات متحده‌ی آمریکا

الف - سیاست و دکترین اوپاما و جنگ‌های نیابتی

در جریان انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا در سال ۲۰۰۸ یکی از شعارهای کلیدی نامزد مورد حمایت دموکرات‌ها در آمریکا؛ یعنی باراک اوپاما پرهیز از مداخله‌ی نظامی در خاورمیانه و بیرون کشیدن نیروهای آمریکایی از عراق و افغانستان بود. سردمداران و حامیان دموکرات رئیس جمهور آمریکا، به علت



خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۹۵

سیاست‌ها و هزینه‌های بی‌شمار دو جنگ آمریکا علیه عراق و افغانستان بر دوش مالیات‌دهندگان این کشور و همچنین به علت مخالفت افکار عمومی در سطح جامعه‌ی داخلی و بین‌المللی با این سیاست‌ها، رویکرد جدیدی را در سیاست خارجی پیشنهاد کردند که بر اساس آن، ضمن این‌که بر عدم ورود مستقیم ایالات متحده در درگیری‌های خاورمیانه، تأکید شده بود، بر مدیریت و کنترل اوضاع به‌طور غیرمستقیم و از طریق یاران نیابتی ایالات متحده در منطقه پافشاری داشت. در واقع در رویکرد جدید با تأثیری از جوزف نای (Joseph Nye)، تئوریسین مشهور روابط بین‌الملل، به جای بهره‌گیری از قدرت سخت، ایالات متحده خواهان استفاده از رویکرد دیگری به نام قدرت نرم، (Soft Power) و قدرت هوشمند (Smart Power) شد.

در تبیین این رویکرد در «استراتژی امنیت ملی آمریکا» در سال ۲۰۱۵ میلادی آورده شده است: «آمریکا از یک موقعیت قدرتمند پیروی می‌کند، اما این به این معنی نیست که ما می‌توانیم یا باید تمام رخدادهای سراسر جهان را دیکته کنیم. منافع و دایره‌ی نفوذ ایالات متحده بی‌حد و حصر نیست. درگیری‌ها و تنش در خاورمیانه ملزم می‌کند، شرکایی که می‌توانند از خودشان دفاع کنند، خود اقدام کنند. بنابراین، در حالی که ما تعهد خلل ناپذیرمان به امنیت اسرائیل از جمله برتری کیفی نظامی را حفظ می‌کنیم، این توانایی را به اسرائیل، اردن و شرکای خلیج فارس برای جلوگیری از تجاوز اعطا می‌کنیم» (National Security Strategy, 2015). بدین ترتیب، بر اساس این دکترین، ایالات متحده‌ی آمریکا در عین حال که از شرکت و درگیری مستقیم در درگیری‌های منطقه‌ای یعنی؛ خاورمیانه، خودداری کرد، با انجام یک حرکت زیرکانه به بقیه اجازه داد، خودشان موقعیت خود را تنظیم کنند. می‌توان گفت که در جریان بهار عربی، پس از آن در جریان منازعات و جنگ داخلی این کشورها، ایالات متحده‌ی آمریکا در عین حال که به رصد روند تحولات پرداخت، تلاش کرد با پیگیری سیاست صبر و تحمل و اقدامات تأخیری و حساب شده، رفتارهای

تعاملی و نرم را در خاورمیانه اتخاذ کند و با این کار، هم هزینه‌های سیاست قدرت سخت را کاهش دهد و هم بدون آن که به طور مستقیم وارد درگیری‌های منطقه‌ای شود، از طریق یاران نیابتی خود به مدیریت بحران اقدام نماید.

ب - بالکانیزه کردن و یا لبنانیزه کردن خاورمیانه

سال‌هاست که خاورمیانه گرفتار هرج و مرج، خشونت و بی‌ثباتی است. هر سالی که می‌گذرد موج جدیدی از بی‌ثباتی، خشونت و رنج و مشقت برای مردم منطقه از راه می‌رسد. در این بین، یکی از پرسش‌های کلیدی که همواره مطرح می‌شود این است که آیا این افزایش بی‌ثباتی‌ها، درگیری و تنش‌ها به ویژه با مشاهده‌ی تحولات جدید جهان عرب، نتیجه‌ی بی‌کفایتی خود کشورهای منطقه‌ای است و یا استراتژی حساب شده‌ای از جانب غرب و به‌ویژه ایالات متحده‌ی آمریکا و متحد منطقه‌ای‌اش؛ اسرائیل است که از روی عمد در پی هرج و مرج و آشوب در منطقه‌اند؟ یکی از مهمترین پاسخ‌ها به این سوالات، بحث‌های جدی و مهمی است که در خصوص تغییر ساختار سیاسی در خاورمیانه و برپایی نظم جدید در منطقه از سوی محافل و افراد خاصی در تشکیلات آمریکا زده شده است.

در سال‌های اخیر، گروهی از تحلیل‌گران مسائل منطقه از گزاره‌ی «بالکانیزه کردن خاورمیانه» برای بیان نظریه‌ی خود استفاده کرده‌اند و معتقدند که غرب به دنبال بالکانیزه کردن خاورمیانه است. آن‌ها «بالکانیزه کردن»، (Balkanization) را ایجاد جنگ، آشوب و منازعه با هدف از بین بردن قدرت دولت‌های موجود و خرد کردن آن‌ها به کشورهای کوچک و خرد شبیه کشورهای موجود در بالکان معنی می‌کنند. این تعبیر از لحاظ محتوا تفاوتی با «لبنانی کردن» (Lebanization) خاورمیانه؛ یعنی وضعیت هرج و مرجی از فرقه‌ها، قبایل، مذاهب و احزاب متخاصم که دائماً با یکدیگر مشاجره و نزاع کنند، ندارد. در واقع هر دو مفهوم، معنی واحدی را دنبال می‌کنند. در حالی که نیروهای ضد جنگ از واژه‌ی بالکانیزه کردن خاورمیانه در بیان سیاست انتقادی



خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۹۷

خود از توصیف و تحلیل اوضاع جاری خاورمیانه و راهبرد جنگ طلبانه غرب استفاده می‌کنند، راست‌گرایان و جنگ‌طلبان و طرفداران راهبرد مداخله، مفهوم «جنگ‌های سی ساله نوین» را برای توصیف وضع موجود در خاورمیانه به کار می‌برند (موسوی، ۱۳۹۴: ۹۳).

جنگ‌های سی ساله که - به جنگ‌های بین ۱۶۱۸ و ۱۶۴۸ در اروپا که در آن قدرت‌های بزرگ اروپایی به منظور تثبیت قدرت و تعیین مرزبندی‌های جدید شرکت داشتند - و در پی آن، نظم نوینی در روابط بین کشورهای اروپایی بر پایه‌ی حاکمیت، تثبیت مرزها، عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و حق تعیین سرنوشت شکل گرفت، اشاره دارد. بر اساس این، برخی از حلقه‌های هیأت حاکمه‌ی آمریکا و گروهی از فعالان اندیشکده‌های مهم این کشور بر این برآمده‌اند تا اوضاع کنونی خاورمیانه را با جنگ‌های سی ساله‌ی قرن هفدهم در اروپا مقایسه کنند.

یکی از این مقایسه‌کنندگان، ریچارد هاس (Richard Hass)، مدیر پیشین برنامه‌ریزی سیاست‌گذاری وزارت خارجه‌ی آمریکا و رئیس شورای روابط خارجی این کشور است که در جولای ۲۰۱۴ در مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ سی ساله جدید» (The New Thirty Years War)، در نشریه‌ی شورای روابط خارجی آمریکا، ضمن مقایسه‌ی وضعیت فعلی خاورمیانه با اروپای سده‌ی هفدهم و جنگ‌های سی ساله و در نهایت پیمان وستفاليا، استدلال کرد که خاورمیانه‌ی امروزی نیز احتمالاً در آینده گرفتار بی‌نظمی و آشوب خواهد بود مگر آنکه نظم محلی جدیدی ظهور یابد (Hass, 2014).

هنری کسینجر نیز که از او به عنوان طراح اولیه‌ی جنگ داخلی لبنان نام برده می‌شود، در سال ۲۰۱۳ در مصاحبه‌ای درباره‌ی سوریه، ضمن آن‌که از بالکانیزه کردن خاورمیانه سخن به میان آورد و شرایط موجود را مشابه شرایط جنگ‌های سی ساله قرن هفدهم اروپا دانست، کلید حل مسأله سوریه و خاورمیانه را این-طور عنوان کرد، همان‌گونه که اروپا بعد از ۳۰ سال به این نتیجه رسید که

گروه‌های مختلف مسیحی باید بعد از سال‌ها کشتار در کنار هم زندگی کنند، مردم خاورمیانه هم به این نتیجه برسند (موسوی، ۱۳۹۴: ۹۳).

رقابت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بحران سوریه، ناتوانی آمریکا و متحدینش در راستای کسب مجوز از شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حمله‌ی نظامی به سوریه به علت سرسختی روس‌ها و همچنین حمایت‌های بی‌دریغ ایران از دولت بشار اسد و ناکامی جبهه عربی - غربی - صیہونیستی در سقوط بشار اسد و سربرآوردن گروه‌های تروریستی و به‌ویژه داعش، موجب شد تا بیش از پیش ترسیم نقشه‌ی سیاسی جدید خاورمیانه، در محافل غربی و به‌ویژه در ایالات متحده و اسرائیل دوباره مورد توجه قرار گیرد. بر این اساس، این محافل در راستای بخشی از راه‌حل برای برپایی نظم جدید و به عبارتی بالکانیزه‌کردن خاورمیانه، تجزیه‌ی عراق و سوریه را پیشنهاد کردند. در این زمینه، هنری کسینجر که طی سخنانی در مدرسه‌ی فورد در سال ۲۰۱۳، تمایل خود را برای مشاهده‌ی بالکانیزه شدن سوریه و تبدیل آن به مناطقی کم و بیش نیمه خودمختار فاش کرده بود، با آغاز ناآرامی‌های سوریه، در مصاحبه‌ای با یک روزنامه‌ی لهستانی، سوریه را نقطه‌ای برای خیزش غرب برای تجزیه‌ی جهان عرب یا برچیدن آن چه به معاهده‌ی «سایکس پیکو» معروف شده است، دانست (موسوی خلخالی، ۱۳۹۲).

بهرحال با حوادث جهان عرب از سال ۲۰۱۱ میلادی، شواهد فراوانی حاکی از وجود یک دستورکار، حداقل در بخشی از استراتژیست‌ها در داخل آمریکا برای نابود کردن دولت - ملت‌ها و بالکانیزه کردن و یا لبنانیزه کردن خاورمیانه و تبدیل آن به کشورهای کوچک و میکروکشورها وجود دارد. پس از یک دوره‌ی طولانی ویرانگری و آشوب در منطقه، مردم خاورمیانه ممکن است چنان از تبعات جنگ هراسان شوند که حتی اگر همین نیروهای خارجی را مسئول ایجاد آشوب و هرج و مرج‌های غیر قابل تحمل شده ببینند، نظم تحمیل شده غربی‌ها را به عنوان راهی برای خاتمه یافتن جنگ‌ها بپذیرند (موسوی، ۱۳۹۴: ۹۳).

در پایان باید گفت، هر چند این اظهارات دارای ضد و نقیض‌های زیادی است، اما در تحلیل مسائل خاورمیانه و جهان عرب، یک واقعیت بسیار مهم ارتباط مستقیم این ادعاها با وضعیت آشفته‌ی فعلی خاورمیانه است. چرا که، همواره وضعیت بی‌نظم و بی‌ثبات، بهترین سیاست برای منافع ملی آمریکا و رأس آن اسرائیل در منطقه شمرده می‌شود. این وضعیت که همه‌ی جهان عرب از عراق گرفته تا سوریه، عربستان و یمن درگیر مشکلات، جنگ داخلی و بی‌ثباتی شوند، همگی این کشورها از افزایش قدرت و نفوذ ایران در منطقه در هراس باشند و حتی بیشتر این کشورها به نوعی جمهوری اسلامی ایران را به عنوان تهدیدی عمده برای خود تلقی کنند، بهترین خدمت به سیاست ایالات متحده و اسرائیل در منطقه است (اسکوبار، ۱۳۹۴).

ج - بازی دوگانه با گروه‌های تروریستی - تکفیری

پیدایش گروه‌های تروریستی - تکفیری و استفاده‌ی ابزاری از این گروه‌ها در منطقه، یکی دیگر از عوامل مهم در بی‌ثباتی منطقه است. هر چند بسیاری اشغال عراق، سردرگمی ناشی از خیزش‌های عربی، وجود شکاف‌های عمیق قومی و مذهبی در جهان عرب و عمیق‌تر شدن این شکاف‌ها به واسطه‌ی جنگ قدرت و رقابت منطقه‌ای کشورها را، از جمله عوامل مهم در پیدایش گروه‌های تکفیری در منطقه می‌دانند، اما برخی دیگر، پیدایش این گروه‌ها را نتیجه‌ی طبیعی سیاست‌های ۱۰ ساله‌ی اخیر آمریکا در خاورمیانه تلقی می‌کنند. استفاده‌ی ابزاری آمریکا از داعش به خصوص علیه ایران و محور مقاومت به منظور حفظ امنیت اسرائیل و تسریع روند تجزیه‌ی منطقه، بیش از پیش آشکار شده است. به طور مثال، «ادوارد اسنودن»، کارمند سابق آژانس امنیت ملی آمریکا، که اکنون در روسیه حضور دارد، چندی پیش، از زمینه‌سازی آژانس امنیت ملی آمریکا با همکاری انگلیس و مرکز اطلاعات و مأموریت‌های ویژه‌ی موساد، برای پیدایش یک گروه تروریستی که بتواند تندروها را از سراسر جهان در یک مکان به نام «لانه‌ی زنبور» جمع کند، پرده برداشته بود (روزنامه اطلاعات، ۹۳/۶/۶).

دلایل زیادی وجود دارد که حاکی از سیاست دو پهلو و مبهم آمریکا در برابر داعش است. برای نمونه، «آژانس اطلاعاتی دفاعی ارتش آمریکا»، (Defence Intelligence Agency) (DIA)، در اگوست ۲۰۱۲، اسنادی را منتشر کرد که در آن خیزش داعش کاملاً پیش‌بینی شده بود و حتی از آن با عنوان «یک دارایی استراتژیک» که باید در برابر اسد از آن‌ها استفاده کرد، یاد شده بود (Fabian, 2015). ژنرال «مایکل فلین» (Michael Flynn)، مدیر سابق آژانس اطلاعات نظامی آمریکا، نیز در گفتگوی تلویزیونی با شبکه الجزیره، از آگاهی و برنامه‌ریزی آمریکا در ایجاد چنین گروه‌های تکفیری سخن رانده بود (Flynn, 2015).

پایگاه خبری تحلیلی «گلوبال ریسرج» (Global Research) کانادا نیز، داعش را «اسب تروای آمریکا» و از آن به عنوان استراتژی آمریکا برای محدودسازی محور مقاومت و ابزاری برای تحت فشار قرار دادن سوریه، عراق و ایران یاد کرد (Gunnar, 2015). بهرحال چه داعش را دست پرورده‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا بدانیم و چه همه‌ی این‌ها را انکار کنیم، آن‌چه که مسلم است این است که داعش در حال حاضر بهترین خدمت را به استراتژی ایالات متحده کرده است. در این زمینه، «گارسیا چنگو»، محقق دانشگاه هاروارد در «کانترپانچ»^۱، در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۴ نوشته است که چگونه آمریکا از داعش برای حمله به دشمنان خود در خاورمیانه و به عنوان بهانه‌ای برای مداخله‌ی نظامی در خارج از کشور، و در کشور خود، برای دامن زدن به یک تهدید داخلی ساختگی و سپس بهره‌برداری از آن برای توجیه گسترش بی‌سابقه‌ی نظارت داخلی برای تهاجمات در مناطق دیگر، بهره برده است (www.counterpunch.org/2014/09).

نتیجه‌گیری

هر چند مناقشه‌ی اعراب و اسرائیل مبنای اولیه‌ی پدید آمدن مجموعه‌ی امنیتی

خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی... ۱۰۱

منطقه‌ای خاورمیانه است و هنوز هم از نظر سیاسی موقعیت بسیار برجسته‌ای در پویش‌های مربوط به امنیت و ناامنی در منطقه دارد، اما با تحولات ۲۰۱۱ میلادی خاورمیانه می‌توان گفت که این مناقشه، دیگر کانون شکل‌گیری خشونت در منطقه نیست. فرقه‌گرایی جدیدی که در قالب نزاع شیعه و سنی در گرفته است، کشمکش‌ها و رقابت‌هایی که در سطح منطقه‌ای شکل گرفته و در نهایت بحران‌ها و جنگ‌های داخلی در برخی کشورهای منطقه، مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه را فراتر از خصومت اعراب و اسرائیل، تحت تأثیر خود قرار داده است. در سطح جهانی نیز هر چند که برخی‌ها از جمله باری بوزان، قائل به این هستند که پس از استعمار زدایی، ابرقدرت‌ها مسئول به وجود آمدن الگوهای بومی، دوستی‌ها و خصومت‌ها در مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه نیستند (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۶۷) و معتقدند که دلایل ذاتی چون عوامل مذهبی، اختلاف‌های ایدئولوژیک، منازعات قومی و اختلافات ژئوپولیتیکی منابع اصلی ناامنی در خاورمیانه را تشکیل می‌دهند، اما مشاهدات منطقه‌ای نشان می‌دهد که این سطح، همچنان از طریق دامن زدن به اختلافاتی چون ایران هراسی، شیعه هراسی، تأمین جنگ افزار و مداخله در توزیع قدرت منطقه‌ای، نقش بسیار مهمی در حفظ و تقویت پویش‌های منطقه‌ای و به تبع آن بی‌ثباتی ساخت دولتی نوین در منطقه ایفا می‌نماید. ترس از نزدیکی اعراب به یکدیگر و هراس از وحدت مسلمانان، قدرت‌های جهانی و به ویژه آمریکا را به درون الگوهای فوق العاده پیچیده و ناهمساز دوستی، خصومت و رقابت و ویژگی‌های صف‌بندی، ائتلاف‌ها و پویش‌های امنیتی در خاورمیانه کشانده است.

در سطح منطقه‌ای نیز مناقشه بر سر ایدئولوژی‌ها (اسلام شیعی، اسلام سلفی و اسلام اخوانی)، به نحو زیادی کشمکش‌ها و پویش‌های مربوط به ناامنی را در منطقه به پیش می‌برد. در این زمینه می‌توان گفت که سرشت همواره کشمکش‌زای خاورمیانه آن را به نمونه‌ی کاملی از یک گونه‌ی مجموعه‌ی

امنیت منطقه‌ای کلاسیک دولت محور و نظامی - سیاسی در آورده است. چند پارگی جهان عرب، حمله‌ی عربستان به یمن، مداخله‌ی ترکیه در شمال عراق و حضور در خاک سوریه، حضور ایران در سوریه، عراق و حمایت از جنبش حوثی یمن، علاوه بر اینکه به طور گسترده‌ای ناامنی را تشدید و موجب شده است تا هر کشوری به تهدیدی برای همسایه‌اش تبدیل شود. همچنین با معمای امنیتی کلاسیکی که ایجاد شده، امنیت تا هویت مشترک و یک نظم سیاسی جدید ترجیح داده شده است. همچنین، با رقابت شدیدی که در سطح ایدئولوژیکی - سیاسی بین قدرت‌های منطقه‌ای شکل گرفته و آن نیز بر پایه‌ی موازنه‌ی ناپایدار قدرت است، در این وضعیت، چون دولت‌ها منافع‌شان را در چارچوب امنیت نظامی تعریف می‌کنند، در نتیجه، ثبات و نظم منطقه‌ای نیز پدید نیامده است. از سوی دیگر ظهور یک ترکیه‌ی قدرتمند و بازی جدید این کشور در عرصه‌ی منطقه‌ای نیز بر خصیصه‌ی کشمکش‌زای خاورمیانه اثر زیادی گذاشته و موجب شده، صف‌بندی‌های جدیدی در منطقه شکل گیرد. با این وضعیت و با توجه به سطح بالای خصومت‌ها و رقابت‌های موجود در منطقه، هم شانس این - که طی سال‌های آینده یک رژیم امنیتی جدی یا یک جامعه‌ی امنیتی شکل گیرد، به صفر رسیده و هم یک نظم و ثبات منطقه‌ای عملاً غیر ممکن شده است. از سوی دیگر، به علت ماهیت تهدیدات و رقابت‌ها، تلاش‌های زیادی برای مدیریت این ناامنی‌ها از طریق دستکاری و مدیریت در چارچوب ائتلاف نیز صورت گرفته است. این موضوع یکی از عوامل مهم منطقه‌ای پس از ۱۱ سپتامبر در خاورمیانه محسوب می‌شده است. تحولات ۲۰۱۱ میلادی خاورمیانه نیز این بعد را برجسته کرده است. در نتیجه‌ی مسائل امنیتی، پدیده‌ی دولتی نوین و یک نظم منطقه‌ای نیز در بسیاری از بخش‌های خاورمیانه تحت تأثیر قرار گرفته است. این امر گذشته از اینکه موجبات افزایش تعارض و واگرایی را فراهم آورده، باعث شده ترتیبات منطقه‌ای نیز بیشتر تحت تاثیر الزامات امنیتی و تحت دخالت و بازی قدرت‌های خارجی شکل گیرد.

منابع

الف) فارسی

اسکویار، پیه (۱۳۹۴)، «خلافت داعش در حال تجزیه عراق و سوریه است؛ تجزیه «سوریاق»»، ترجمه علی عطاران، به نقل از راشا تودی، تارنمای دیپلماسی/ایرانی، ۳۱ خرداد؛ قابل دسترسی در <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1949015>

بوزان، باری (۱۳۸۱) «خاورمیانه ساختاری همواره کشمکش زا» ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۶، شماره ۳، پاییز.

بوزان، باری و اولی ویور (۱۳۸۸) *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.

بوزان، باری (۱۳۸۹) الف)، *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

بوزان، باری، ۱۳۸۹ (ب)، *ایالات متحده و سیاست‌های جهانی در قرن بیست و یکم*، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

باری بوزان، اولی ویور و پاپ دو ویلد (۱۳۹۲) *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

جوانپور، عزیز و میرقاسم بنی‌هاشمی (۱۳۹۲) «جنبش‌های انقلابی عربی؛ چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت» در *فرزاد پورسعید، بیداری اسلامی در جهان عرب: مطالعات نظری و موردی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

حنفی، حسن (۱۳۹۲)، «۱۰ مشکل اساسی جهان عرب، تشخیص ریشه‌ها و راه حل»، ترجمه محمد علی عسکری، *روزنامه شرق*، ۱۳۹۲/۱/۲۲

خواری، رامی (۱۳۹۲) «چهار قطب جهان عرب در آتش»، قابل دسترسی در تارنمای بررسی استراتژیک در www.strategicreview.com/1392/5/29

روحی دهبنه، مجید (۱۳۹۴) *بررسی رقابت منطقه‌ای ایران، عربستان و ترکیه در تحولات جدید منطقه با تأکید بر بحران سوریه*، طرح پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، پاییز

روحی دهبنه، مجید (۱۳۹۵)، *تراژدی منطقه‌گرایی در خاورمیانه: تبیین نظم و بی‌نظمی در سیاست بین‌الملل خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

سریع القلم، محمد (۱۳۹۴)، «خاورمیانه تا مدت‌ها بی‌ثبات خواهد بود»، گفتگو با روزنامه شرق، در *دیپلماسی ایرانی* ۳۰ خرداد، قابل دسترسی در

www.irdiplomacy.ir/fa/page/1948984

سریع القلم، محمود (۱۳۹۵)، «نظام بین‌الملل و ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان، صص ۱۳۹-۱۰۱
 شریل، غسان (۱۳۹۴)، «عصر وداع با اقلیت‌ها: این جا خاورمیانه ویران شده است»، ترجمه سید علی موسوی خلخالی، در قابل دسترسی در تارنمای دیپلماسی ایرانی در <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/۱۳۹۴/۳/۳۰>

واعظی، محمود (۱۳۹۲)، «الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، بهار
 مارتین، جی. لی. نور (۱۳۸۳)، «چهره جدید امنیت در خاورمیانه»، ترجمه قدیر نصری، تهران: مطالعات راهبردی

موسوی خلخالی، سید علی (۱۳۹۲)، «تلاش برای تجزیه جهان عرب»، قابل دسترسی در تارنمای دیپلماسی ایرانی در www.irandiplomacy.ir/1392/12/28
 موسوی، سید رسول (۱۳۹۴) «راهبرد نادرست آمریکا و متحدانش در منطقه: طرح لبنانی شدن خاورمیانه»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۸۸، پاییز

هالیدی، فرد (۱۳۸۶) «بحران در خاورمیانه» مجله شهروند امروز، دی ماه ۱۳۸۶
 هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم

یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۲) «تحولات جهان عرب: صورت بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، در فرزاد پورسعید، بیداری اسلامی در جهان عرب؛ مطالعات نظری و موردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

(ب) انگلیسی

Ayoob, M. (1995). *The Third World Security Predicament, State Making, Regional Conflict and the International System*, Boulder, Colo, Lynne Rienner Press.
 Ayubi, N. (1995). *Over-Stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East*, London: I, b. Tauris
 Cooke, S A., Stokes, J., & j. Brock, A. (2014). "The Center for Regional Leadership in The Middle East", *Center for New American Security*, June, www.cnas.org.
 Gause III, F. G. (2014). "Beyond Sectarianism: The New Middle East Cold War", *Brokings Doha Center Analisis Paper*, Number 11, July.
 Gause III, F. G. (2015). "Ideologies, Alliances and Underbalancing in The New Middle East Cold War", www.pomeps.org/2015/12/17.

- Gunnar, U. (2015). "Us War on ISIS a Trojan Horse, march 13", at <http://www.globalresearge.ca/us-war-on-isis-a-trojen-horse/543630>.
- Fabian, K.P. (2015). "The Islamic State and The United States", June 08, www.Idsa.In,080615.
- Flynn, M. (2015). "Interviews Aljaceeras With Former DIA Cgief Michael Flynn, in www.Levantreport.com/2015/08/06
- Hass, R. (2014). "The New Thirty Years War", *Bloomberg*, July 22.
- Krause, K. (1996). "Identity and State Formation in the Global Military Order: The Middle Eastern Case", *European Journal of International Relation*, 2:3.
- Terrill, A. (2011). "The Saudi-Iranian Rivalryand the Future of Middle East Security", *Strategic Studies Institue (SSI), USA*
- National Security Strategy 2015, <http://www.whitehouse.gov/sites/default/files/docs/2015>.

ج) منابع دیگر

- جهان عرب و تجربه انقلاب، روزنامه اطلاعات، ۱۳۹۲/۱۰/۱
- اسلام هراسی؛ هدف مشترک غرب و تروریسم بحران سازی مصنوعی برای تضعیف کشورهای مسلمان، روزنامه اطلاعات، ۱۳۹۳/۶/۶
- Has Arab Spring Faild? www.economist.com/printedition/covey,2013-07-11/ap-e-eu-la-me-na-uk
- How the US Helped Great Al Qaeda and ISIS, <http://www.counterpunch.org/2014/09/>